

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به اراضی خراجی بود، عرض کردیم دیگه، البته این بحث در بین علمای شیعه تندیش از زمان مرحوم محقق اردبیلی یعنی اساساً مرحوم محقق ثانی قدس الله سرّه و بعد بر خلاف ایشان مرحوم محقق قطیفی، فاضل قطیفی بر علیه ایشان رساله ای نوشتند و بعد مرحوم محقق اردبیلی که تایید تقریباً فاضل قطیفی کردند به یک جور دیگری البته و بعد هم آن شیخ بزرگوار که تایید محقق کرکی، دیگه بعد این بین اصحاب ما بحث شد، البته بین اصحاب متاخر از این مرحله که اوایل قرن دهم است بحثی که در قرن یازدهم به بعد است غالباً تایید مرحوم محقق کرکی است، غالباً آن طرف، آن حرفی را که مرحوم محقق کرکی زد غالباً این را قبول کردند، به هر حال اما این بحث و اختلاف برایتان روشن شد، از همان صدر اول اختلاف داشتند چون ادعا شده حدیث از پیغمبر توش نبوده مثلاً گفتند عمر در مقابل بلال، حتی بلال به عمر اصرار داشته که این زمین را باید تقسیم بکنیم تا جایی که دیگه عمر مجبور می شود نفرینش بکند، خدا این را روی زمین نگذار و بعد بلال به نفرین عمر می میرد . علی ای حال کیف ما کان از عهد دوم هم از قرن بعد خواندیم، از فقها هم مثل سفیان ثوری مخالف بودند، همین جور آن ها از آن اول اختلاف داشتند، این اختلاف پیش آن ها تازگی نیست اما بین علمای شیعه در حقیقت وقتی نگاه می کنیم این که مثلاً ارض عراق خراجی است، ارض خراجی ملک عامه مسلمین است این را می بینیم بین شیعه راه افتاده یعنی این جاری بوده، دقت می فرمایید؟ خلاف بین شیعه بعد از صفویه در زمان اوایل کار صفویه و سیطره بر عراق پیش آمد یعنی آن بحث مطرح شد چون می دانید شاه اسماعیل سال ۹۰۶ اعلام حکومت یعنی به قول آقایان، قبل از این ها البته سربرداران در سبزواری بودند اما به عنوان ایران و یک کشور بزرگ که شیعه باشد به همان شیعه اصطلاحی، با تولی و تبری توسط شاه اسماعیل در سال ۹۰۶ یعنی ۵۳۰ سال قبل به قمری، از این لحظه ای که ما هستیم، علی ای

.....
حال کیف ما کان این راجع به این قسمت صحبت، آن وقت مرحوم شیخ هم تایید همان رای مشهور را فرمودند، مطلب مشهور فرمودند ما هم گفتیم روایت خوانده بشود ببینیم عاقبت از نتیجه جمع روایت چی پیدا می شود.

یکی از روایاتی را که ما خواندیم، در عبارات شیخ خواندیم، چند بار هم توضیحش دادیم اجمالاً، گفتیم توضیح سند و مصدر و این ها را می گذاریم در بحث روایی که یکی از روایات اساسی بحث است، از آن مرسله حماد که چند روز معطل شدیم مهم تر است، یک روایتی است که از محمد حلبی نقل شده، محمد ابن علی حلبی برادر عبید الله، عبید الله هم کتابی نوشته بوده در احکام و برادر ایشان هم محمد، این عبارتی که اصحاب دارند له کتابٌ محبوبٌ، این اوائل تبویب است یعنی قرن دوم اوائل تبویب است، تبویب یعنی این که مثلاً کتاب صلوٰه، کتاب زکات، کتاب الحج یکی یکی جدا بکنند چون قبل از این روایات متفرق بود، خود اهل سنت اولین کتابی که دارند رسماً محبوب، موطأ مالک است، موطأ مالک بعد از کتاب های حلبی است و لذا در حقیقت محبوب را ما اولیم نه اهل سنت، خود حلبی عبید الله، حلبی معروف به عبید الله است، بعد از این که کتابش را به امام صادق علی المشهور نسبت می دهد حضرت می فرماید اُتری لهؤلاء مثل هذا الكتاب، اهل سنت مثل این کتاب ندارند، این درست است چون مثل این کتاب برای اولین بار در شیعه تالیف شده، اهل سنت هم موطأ، چون موطأ سال ۱۵۰ است، سال ۱۵۰ بنا بر مشهور دو سال بعد از وفات امام صادق است پس کتابی که در زمان امام صادق تدوین شده عادتاً مقدم بر موطأ مالک است، خود این محمد هم همین طور است، له کتابٌ محبوبٌ فی الحلال و الحرام، البته کرارا و مرارا عرض کردم به لحاظ تاریخی در دنیای اسلام این ها اول نیستند، آن چه که در حدود باید سال های چهل باشد یا پنجاه یا شصت، یک کتابی بود به نام القضايا و السنن و الاحکام که به امیرالمومنین منسوب بود و به غیر امیرالمومنین، این اولین کتاب محبوب است، در حقیقت در دنیای اسلام اولین کتاب محبوب این است، البته نوشتار در دنیای اسلام قبل از این داریم، یکی نوشتار عبدالله پسر عمروعاص معروف اما آن محبوب نیست، باب باب ندارد، یکی مثلاً نوشتاری بوده که عمروة، زنی بوده به نام عمروة از انصار از عائشه نوشته، این هم نوشتار است اما از تابعین است، از صحابه نیست اما محبوب نیست و إلى آخر، حالا دیگه وارد بحث هایش نشویم.

.....
علی ای حال مرحوم محمد حلبی جز اجلای اصحاب است، قال سئل اباعبدالله سابقا توضیح دادیم، احتمال می دهیم شاید سائل از اهل سنت بوده، شاید، چون دارد سئل اباعبدالله، عن السواد، سواد در اصطلاح زمین عراق بوده که از حدود بصره شروع می شده، بصره و ابوالخصیب که الان هست تا تکریت، تا نزدیک موصل، دو طرف به اصطلاح دجله و فرات چون پر از درختان خرما بوده و از شدت زیادیش به سیاهی می زده سواد می گفتند. فقال علیه السلام هو لجميع المسلمين لمن هو اليوم و لمن یدخل فی الاسلام بعد اليوم و لمن لم یخلق بعد، عرض کردم این روایت دیگه خیلی صریح است، اصرح روایات و اوضح روایات در این که زمین خراج ملک عامه مسلمان هاست به این معنا، این دیگه ما روایتی، این به قول امروزی ها شاه فرد روایت هایی که ما داریم در باب اراضی خراجی این است، عرض کردیم بعضی از این آقایان هم که در مسائل اقتصاد اسلامی کتاب نوشتند در بحث اراضی من جمله این روایت را هم آوردند.

فقلنا الشراء من الدهاقین

دهقان اصطلاحا مرادف کلمه ی ارباب است، کسی که مالک یک روستاست، زمین بزرگی، قال لا یصلح، از او نمی شود، البته این دهاقین بیشتر مجوس بودند چون این منطقه زرتشتی بودند دیگه مدائن پایتخت ایران بود، بغداد را که بعد ها احتمالا شاید در این زمان بغداد هنوز تاسیس نشده چون بغداد ۱۴۵ راه افتاد، قبلش شروع کردند اما راه افتادنش ۱۴۵ است، زمان امام صادق، بغداد زمان امام صادق و بغداد به اصطلاح بیست کیلومتر بالای مدائن است، البته خب می دانید شهر است، این هم این ور دارد، آن ور دارد، حدودا مثل این که می گوئیم جمکران ده کیلومتر با قم، این از این قبیل است، با این که مسافت خیلی کمتر است، الان هم بهش سلمان پاک می گویند، این لفظ سلمان پاک را خود عرب ها هم بکار می برند، کلمه سلمان پاک را خود عراقی ها بکار می برند، این سلمان پاک همان مدائن است که فاصله اش با بغداد، احتمالا دادبه بوده، دازیبه بوده یا دادگستری باشد مخفف کلمه داد به معنای عدالت باشد، بغ که باغ است، آن که واضح است، حالا آن دادش محل کلام است که آن یکیش چیست آن دومیش چیست، اولش که باغی بوده، در این جا طبق تشخیصی که دادند تشخیص دادند مکان بسیار خوبی است شهر را آن جا ساختند پایتخت و درست هم هست از

.....
نظر جغرافیائی منطقه بغداد از مدائن خیلی بهتر است، حالا نمی دانم چرا خود ساسانی ها متوجه این نکته نشدند، با این که فاصله زیاد چون بغداد بالای مدائن جایی است که رود دجله می چرخد لذا بهش زورا گفتند، خود کلمه زور که در قرآن آمده من توضیح دادم و زورا به معنای کثری است، و اجتنبوا قول الزور، گفتار کج، کج گفتار مثلا، اگر بخواهیم فارسی ترجمه بکنیم، زور خودش از زور، زور این قفسه سینه را می گویند که کجی دارد، زوراء هم بهش گفتند چون کجی دارد، چون بغداد در جایی است که دجله یک پیچ می خورد لذا شبهه جزیره شده، سه طرفش آب است، مدائن روی خود صاف دجله است، اما این نه پیچ دارد، جای پیچ است، و لذا هوایش هم بهتر است به این جهت، علی ای حال کیف ما کان زورا بهش گفتند روی این جهت

قال لا یصلح

آن وقت این ها چون غالبا دهاقین مجوس بودند این امام می فرماید لا یصلح، البته عرض کردم یک احتمال کلا هست، من اگر یادتان باشد گفتم بعضی از روایات ما اشعار دارد، یک احتمال هست که مراد از ارض خراج این باشد زمین ملک همین کفار باشد لکن خراج بدهند، مالیات بدهند، یعنی دو تا احتمال اساسی، یکی این که زمین هر کسی آن را آباد کرد، مسلمان باشد، کافر باشد، مسیحی باشد، مجوسی باشد، دست هر کسی بود، کسی مالک او نمی شود، مالکش عامه ی جهان اسلام است، این یک معنای ارض خراج، یک معنایش این است که نه اصولا عمر گفت شما مجوسی ها، شما دهاقین، دهقان ها همین جا بمانید این زمین ها ملک شما لکن خراج آن را بدهید که خراجش هم خواندیم، نرخ هایش هم خواندیم، این را قرار داد برای عامه مسلمان ها، مالیات و خراج، خراج مرادف کلمه درآمد است، درآمد را برای مسلمان ها قرار داد، این عبارت قال الشراء من الدهاقین، کلمه شراء هم آمده، خوب دقت بکنید، کلمه شراء عادتاً در ملک بکار برده می شود، عادتاً ملک است دیگه، این معنایش این است که فرض کرده دهاقین مالک زمین اند، اگر دقت بکنید آقایان اگر نوار من را گوش بکنند گفتیم بعضی از روایات ما اشعار دارد، این مراد این جا بود، حالا دیگه خواندیم

قلت الشراء، اگر به این معنا بگیریم که زمین ملک احدی نیست، الشراء من الدهاقین این است، خرید معنا ندارد که، این احتمال دارد که شاید مراد این باشد لکن چون امام فرمود لا یصلح، احتمال دارد شاید امام می فرمود دهقان هم مالک نیست، می گویم عبارات

خالی از اشعار نیست صریح نیست، إلا أن یشتري منهم، باز این یشتري آمده معلوم می شود ملک است، إلا شاید قسمت هایی از زمین عراق هنوز در اختیار مجوس بوده، یا مسیحی ها بوده، غیر مسلمان بوده

إلا أن یشتري

چون شراء یعنی ملک، اصلا شراء یعنی ملک

یشتري منهم علی أن یصیرها للمسلمین

یعنی به این نحو بخرد از مجوسی که اگر من این زمین را گرفتم من این زمین را برای مسلمان ها قرار بدهم، پس بگوییم در حقیقت تصویر امام این بوده که در آن زمان هنوز عده ای از مجوس ها مالک زمین بودند، فقط خراج می دادند، امام می گوید اگر می خواهی از این آقای مالک بخری به این نحو که اگر تو خریدی به این معنا بدان که این زمین قابلیت دارد از ملک فردی تو در بیاید ملک عامه مسلمین بشود. آن وقت نتیجه اش این است إلا أن یشتري منهم علی أن یصیرها للمسلمین، حالا تفریغش، چطور یصیرها للمسلمین

فإن شاء ولیّ الأمر

اگر امام، حاکم خواست

أن یأخذها أخذها

یعنی به این معنا، معنایش این است که تو اول مالک می شوی باید مالیات را بدهی، اما اگر ولی امر گفت نه چون تو مسلمان هستی این اول که ارض خراجی بود آن مالکین اول مجوسی بودند، زردشتی بودند، تو که مسلمان شدی ما می گیریم دو مرتبه تو مالک می شوی و این را می خری لکن ما این را می گیریم داخل در اراضی خراجیه ملک عامه مسلمین،

فقلا: فإن أخذها منه؟

اگر حاکم آمد گرفت، حاکم گفت ما این را برای عامه می گیریم امام می فرماید اشکال ندارد، حاکم گرفت اشکال ندارد لکن چون پول داده، فرض کنید ده هکتار از این دهقان گرفته در مقابل ده میلیون تومان، دو سال هم این جا گندم کاشته فرض کنید هر سالی هم دو میلیون تومان درآمد داشته، حالا فرض کنید، امام می فرماید حاکم باید سرمایه اش را بهش برگرداند همان ده میلیون، می گوید دو سال هم گندم کاشته آن دیگه مال خودش، العمل للعامل، آن کار خودش است، دیگه آن چهار میلیونی سالی دو میلیون درآمد داشته آن درآمد را ازش نگیرد، دقت کردید؟ اگر رفت ملک مسلمان ها شد آن سرمایه ای که داده یعنی ده میلیون که داده آن ده میلیون را بهش برگرداند اما بهش نگوید این چهار میلیون هم تو به ما بده چون زمین مال مسلمان ها بود تو این جا کاشتی، این چهار میلیون که دو سال درآمد داشتی این را هم به ما بده، چرا؟ چون این چهار میلیون در مقابل کار خودش است، خودش کاشته.

قال عليه السلام يردّ إليه رأس ماله

سرمایه، ما الان به فارسی سرمایه می گوئیم

و له ما أكل من غلتها

هر چه که درآمد داشته، غله ولو در این جا، مراد آن محصول مثل گندم و جو و این هاست که اصطلاحا درآمدی که از زمین، محصولی که از زمین داشته بهش غله می گویند، مراد خصوص غلات مثل گندم نیست، مراد محصول زراعتی زمین، آن چه که از زمین

و له ما أكل من غلتها بما عمل

در مقابل عملی که انجام داد پس دیگه آن چهار میلیون را نمی گیرد، آن ده میلیون که آمده خریده بهش بر می گرداند، آن چهار میلیون هم مال خودش، این زمین هم ملک مسلمان ها می شود، آن وقت حاکم به هر کسی صلاح می داند اجاره می دهد، طبق شرائط خودش اجاره می دهد، خلاصه این روایت، البته عرض کردم روایت اشعار دارد که هنوز هم ملک بوده یعنی اشعارش به این دارد که دهاقین و مجوس مالک بودند، صدر روایت می گوید للمسلمین اما ذیلش اشعار چون بیشتری دارد، عنوان بیشتری دارد اشعار به این

دارد که نه این ملک همان مسیحی ها یا کفار، چون عرض کردم در عراق بالخصوص خب به طور طبیعی زرتشتی بودند چون پایتخت کشور زرتشتی بود اما مسیحی هم نسبتا زیاد بود و لذا دیر هم در عراق زیاد داشتند و یهودی هم باز بود، مخصوصا در حیره که نزدیک نجف است، الان هجده کیلومتر خیلی نزدیک تر شده است، در حیره اصلا یک مدتی خود مسیحی ها در حیره خیلی نفوذ داشتند، تعجب آور است، حتی بعضی وقت ها جلسه عمومی کاردینال های مسیحی در حیره تشکیل شده، در روم نه، در حیره، حیره نزدیک نجف، بزرگترین جلساتی که کل کاردینال ها از دنیای مسیحیت جمع می شدند در خود حیره، حالا شرح های تاریخی یک وقت دیگر عرض می کنیم، این راجع به این روایت و توضیح آن

پرسش: مبهم ۱۶:۵۸

آیت الله مددی: نه خب می گوید علی آن یصیرها للمسلمین، یصیر الارض، بعد هم می گوید امام پولش را بهش بدهد، این ها همه اش ظهور در خرید و فروش است

پرسش: یصیرها یعنی قبلش ملک مسلمین نبوده

آیت الله مددی: معنایش این است ملک مسلمین نبوده، ملک این بوده مگر بگوییم آن قسمت هایی که دست مسلمان ها شده، می گویم روایت ابهام دارد برای این جهت، این روایت خیلی تعجب آور است، این را عرض کردم مهم ترین روایتی است که الان ذکر می شود به عنوان این، البته اولش دارد که سئل اباعبدالله، بعد دارد فقلنا الشراء من الدهاقین، ما گفتیم، حالا سائل کس دیگری بوده بعد خود محمد حلبی گفته، به هر حال این راجع به این روایت.

عرض کنم خدمت با سعادتان که این روایت همان طور که عرض کردم در کلمات اصحاب توصیف به صحیحه شده، به عنوان صحیحه حلبی و سند روایت علی ما فی التهذیب و الاستبصار، ایشان با اسناد خودش از حسین ابن سعید نقل کرده که سند ایشان به حسین ابن سعید، معروف است، و صحیح است و معروف هم هست کتب حسین ابن سعید، عن صفوان ابن یحیی بیاع سابری، سابری معرب کلمه شاپوری است، سابری یعنی شاپوری، شاپوری به اصطلاح یک لباس های لطیف بوده مثل حریر، لباس های بسیار لطیفی

.....
بوده که بافته می شده، نسبت به شاه داده می شود، شاه پور یعنی پور شاه، به فارسی قدیم پور شاه، فرزند شاه، شاهزاده به قول ما، ایشان جز اجلای اصحاب است، فوق العاده جلیل القدر است و اضافه بر جلالت قدر ایشان در فقه و اصول و عقائد و تالیفاتی که ایشان دارد خیلی معروف به زهد و عبادت و به قول نجاشی در زمان ایشان کسی در این درجه زهد و عبادت نبوده.

عن ابن مسکان، ایشان اساساً عرب نیست، از موالی است علی ما یقال، البته نجاشی ننوشته موالی، شیخ نوشته موالی، اگر حرف شیخ قبول بشود از موالی عنزه بوده، از عشائر عربی است، معروف است، شاید هم مشکان بوده، لفظ فارسی بوده، شاید، عبدالله ابن مشکان پدرش مثلاً فارس بوده چون کسانی که فارس بودند یا رومی بودند یا از ترکیه آمده بودند یا بالاخره نژاد دیگر، از حبشه آمده بودند این ها باز با یکی از قبائل خودشان را به اصطلاح ولاء می کردند، موالی می کردند و ایشان از موالی عنزه است عبدالله ابن مسکان، ایشان هم از اجلای اصحاب است، بله یک بحثی است که آیا ایشان خدمت امام صادق رسیده و روایت کرده یا نه؟ شواهد نشان نمی دهد، حالا دیگه این بحث رجالی است من نمی خواهم وارد بحث بشوم.

عن محمد الحلبی، ایشان هم که الان عرض کردم بزرگوار است، یک اصطلاحی بعضی از این معاصرین و متاخرین، حالا اسمش را معاصرین بگذاریم، می گویند صحیح اعلائی، مراد از صحیح اعلائی روایتی نیست که همه اش صحه باشند، اضافه بر وثاقت، نه این اصطلاح، شما اصطلاح را جور دیگر بگویید، در این اصطلاح صحیح اعلائی روایتی است که تمامش اضافه بر وثاقت جزء اجلای اصحاب اند، این روایت از خصلتش این است که اضافه بر وثاقت جمیع طبقات همه شان از اجلای اصحاب اند.

پرسش: یعنی توثیق خاص دارند؟

آیت الله مددی: بالاتر از توثیق خاص، توثیق که دارند، ثقة ثقة، دارند.

پرسش: ابراهیم ابن هاشم باشد

آیت الله مددی: اسم ابراهیم ابن هاشم را که من نبردم، کجا من اسم ابراهیم ابن هاشم را بردم

پرسش: ببینیم صحیح اعلائی بر او صدق می کند

آیت الله مددی: نه نمی کند، به او صحیح اعلائی نمی گویند، البته عده ای او را حسنه می دانستند، صحیح نمی دانستند.

عرض کنم خدمتان که این صحیح اعلائی است، مصدرش هم کتاب حسین ابن سعید است که از کتب بسیار مشهور ماست، عرض کردم کتاب حسین ابن سعید در زمان خودش مثل کافی برای ماست الان و حسین ابن سعید به عدد ابواب فقه کتاب نوشته مثل شرائع ما چطور مثلاً به عدد ابواب فقه مرتب کرده ایشان کتاب دارد و سی کتاب بوده، اصلاً فیما بعد می گفتند فلان له ثلاثون کتب مثل کتب حسین ابن سعید، این قدر این معروف بوده مثل این که الان کافی چقدر معروف است کتب حسین ابن سعید در این درجه از شهرت است، کتب ثلاثین ایشان و چون اصحاب ما مثل مرحوم کلینی، مثل مرحوم طوسی، مثل مرحوم فقیه علی ما ببالی بحث اراضی خراجی را در بیع و شراء آوردند، احتمال می دهم این هم در کتب حسین ابن سعید در بیع و شراء بوده چون ایشان کتابی به نام بیع و شراء دارد، کلینی هم احادیث اراضی خراجی را در بیع و شراء آورده، در آن جا آورده و صدوق هم کذلک، شیخ در باب معیشت در باب متاجر آورده شیخ طوسی است، تنها چیزی که در این روایت می شود نق زد چون نمی شود نقی هم نزیم افراد شیخ طوسی است اگر بخواهیم یک إن قلتی بر روایت بنزیم تنها إن قلتش افراد شیخ طوسی است، البته این إن قلت خیلی قوی است چون این ها بزرگان اصحابند، مصدر هم بسیار مصدر معروفی است معذک این روایت نه در کافی آمده و نه در فقیه آمده، که این دو کتاب هر دو بسیار در این جهت مهم اند در تشخیص روایات حجت، من کرارا عرض کردم کافی و معاصر ایشان ابن الولید، این ها اول قرن چهارمند، کافی ۳۲۹ است، ابن الولید ۳۴۳ است، اول قرن چهارم اند، این ها در قم اند، هر دو از بزرگان قم هستند و فوق العاده هم مرد جلیل القدرند، این جلیل القدر بنده تعبد نیست، مراجعه خود من مدت طولانی که با رجال کار کردیم انصافاً هر دو بزرگوارند، فوق العاده بزرگوارند و به قول مرحوم نجاشی حرف نجاشی درست است، نجاشی در این جا چی می گوید؟ اوثق الناس فی الحدیث و اثبتهم فیه، انصافاً خیلی خوب گفته، راجع به کلینی و شیخ القمیین فی زمانه هم ابن الولید، آثار ابن الولید را عرض کردم به ما نرسیده، توسط صدوق رسیده، به هر حال نه کلینی این را آورده و نه صدوق، و با این که کتب حسین ابن سعید در قم موجود بوده و کتب صفوان حتی احتمالاً کتاب صفوان هم در قم موجود بوده و این ها تقریباً همه شان صاحب کتابند، حالا از لطائف کار هم محمد

.....
حلبی کتاب فی الحلال و الحرام دارد، هم ابن مسکان کتاب فی الحلال و الحرام و اکثره عن الحلبي، و هم مرحوم صفوان، مرحوم شیخ می گوید له کتب، مثل کتب حسین ابن سعید و حسین ابن سعید هم که کتاب ثلاثین، هر چهار تا هم اجلاء هستند هم از مولفین بزرگوار ما هستند، این جور روایات یک مقداری شبهه درست می کند خواهی نخواهی

پرسش: چطور شده حسین ابن سعید کتابی به این مهمی را

آیت الله مددی: از من سوال نکنید، چون ما اقلا اثاره شبهه کردیم، قبل از ما کسی نگفته، همه این را به عنوان صحیح محمد حلبی پیش رفتند

به هر حال

پرسش: اگر به منزله همان فرمایش شما کافی بی زبان باشد باید اهمیت می دادند

آیت الله مددی: دادند، قطعاً دادند، خب حتما یک نکته ای بوده، یا دیدند صدر و ذیل روایت به هم نمی سازد چون اول می گوید لجميع المسلمين، بعد می گوید یشتري من الدهاقين، همین اشکالی که من گفتم، یک نکته ای هست، این طور نیست که حالا بگویم چون کلینی نیارود ما کلینی را که جز معصومین نمی دانیم بگویم روایت صحیح است، خب شیخ طوسی آورده، البته عرض کردم به طور کلی کتاب استبصار شیخ و کتاب تهذیب شیخ اختیار نیست، جمع آوری است، اما کتاب کافی و کتاب فقیه اختیار است، البته دو تا اختیار مختلف، چون صدوق با مرحوم کلینی در اختیار روایت اختلاف دارند، اختیار یعنی یکی یک روایت را قبول می کند و یکی روایت دیگر را قبول می کند، اختیار به این معنا اما در استبصار اصلاً اختیار نیست، هدف شیخ در استبصار دیده یک حدیث با یکی معارض است، ذکر بکند جمع بکند، بحث اختیار نیست اصلاً. بله در تهذیب هم همین کار را کرده، نکته ای که هست چه در تهذیب و چه در استبصار وقتی که آمده بررسی کرده فتوایش با این روایت است که لجميع المسلمين، فتوایش هم در نهایت همین روایت است لجميع المسلمين اما در کتابش معارض هم آورده، مرحوم کلینی و مرحوم شیخ صدوق اختیاراتی، به قول امروزی ها گزینش، مرحوم صدوق و مرحوم کلینی گزینشی عمل کردند، آن وقت عرض کردیم یک اصطلاحی در آن زمان رائج بود، خوب دقت بکنید، این

اصطلاح را عرض کردیم ما اول خیال می کردیم بین بغدادی ها بود بعد معلوم شد در قم هم بوده، برای این که کتاب گزینشی باشد یا غیر گزینشی اصطلاحی که بکار می بردند اگر گزینشی بود که قابل اعتماد بود احتمالا کلمه اصل را بکار می بردند، اگر گزینشی نبود همین جور روایت آوردند مصنف بکار می بردند، مصنف یعنی اصطلاحا کتابی که در او روایاتی که در یک سنخ واحد اند جمع شده باشند، این را مصنف می گفتند، چون هدف صنف واحد بود تقید نمی کردند حدیث صحیح باشد یا نباشد، مثلا کتاب معانی الاخبار صدوق مصنف است، چرا؟ ایشان هر روایتی که توش یک حدیثی را معنا کرده آورده، حالا می خواهد صحیح باشد می خواهد نباشد، کتاب علل الشرائع ایشان مصنف است چون ایشان هر روایتی که توش کلمه لأن، فأن علت بوده آورده، حالا می خواهد صحیح باشد یا نباشد، کتاب خصال ایشان مصنف است، اما کتاب فقیه ایشان گزینشی است، این اصطلاح گزینشی همین است که اول کتاب، حجة بینی و بین الله، و لذا عرض کردیم این نکته اگر ما به دقت توش مراعات بکنیم شاید بتواند یک قسمتی را کارگزار باشد، این عبارتی را که مرحوم نجاشی راجع به حسین ابن سعید فرمودند از عبارت نجاشی در می آید که کتب حسین ابن سعید مصنف بوده، و صنف، اگر این احتمال که ندیدم کسی هم قبل از ما احتمال داده باشد و شیخ هم راجع به صفوان می گوید و صنف کتب الثلاث، پرسش: یعنی این اختلاف آن زمان رائج بوده؟

آیت الله مددی: چون خود صدوق دارد و غیر ذلک من الاصول و المصنفات، خود صدوق در اول فقیه دارد

مرحوم شیخ دربارهی هارون ابن موسی تلعلکبری دارد روی جمیع اصول اصحابنا و مصنفاتنا

پرسش: بعدش تصنیف را در مقابل تالیف معنا می کند، یک معنای دیگری می دهد

آیت الله مددی: نه تصنیف یعنی صنف صنف

آن وقت در این جا مرحوم طوسی راجع به صفوان دارد، مرحوم نجاشی دارد له کتب، لکن مرحوم طوسی و صنف الکتب الثلاث، راجع به حسین ابن سعید هم به نظرم نجاشی دارد و صنف، آن وقت اگر این درست باشد شاید سر بعضی از کار هایی که در قدما انجام شده، چون دیگه ما الان در این خط ها نیستیم، این لایه ها را ما یکمی باز کردیم شاید سرش این باشد مثلا من باب مثال عرض می

کنم ما در باب استصحاب چون بحث اصول ما هم در استصحاب است، سه تا صحیح زراره می گوید اهم روایات استصحاب سه تا صحیح زراره است دیگر، بقیه را که خیلی روش بحث نمی کنند، این سه تا صحیح زراره را مرحوم شیخ صدوق هیچ کدامش را نیاورده، در فقیه هیچ کدامش نیامده، با این که از حریز عن حماد است، حماد عن حریز است عن زراره، با این که این کتاب حریز در قم موجود هم بوده، بلکه صحیح دوم را مرحوم صدوق در علل الشرائع آورده اما در فقیه نیاورده، اول و سوم را که اصلاً نیاورده، هیچ کدام نیاورده. مرحوم کلینی هم اول و دوم که خیلی مهم است آن ها را هم نیاورده، سومی که در باب شک در رکعات است که در آن شائبه تقیه است آن را آورده، این هم جز عجائب کار است، همین سه تا روایت که این همه مدار استصحاب و بحث های طولانی شان بر آن است که به نظر ما در حقیقت این مرحوم ابن الولید است که هر سه را حذف کرده، البته ما مقلد ابن الولید هم نیستیم اما این منشا این می شود که توجه بشود که نکته ای هست، نمی شود یک کتاب معروفی مثل کتاب حریز یک روایت را بیاورد و این کتاب حریز شیخ طوسی دو تاش را از کتاب حسین ابن سعید آورده با این که شیخ طوسی عادتاً از کلینی، کلینی علی ابن ابراهیم عن ابیه عن حماد عن حریز عن زراره، نمی شود بگوییم این در قم نبوده، نمی شود بگوییم جعلی است در کتاب حماد نبوده یا در کتاب حریز نبوده، خیلی مشکل است این حرف ها را زدن، به ذهن ما تنها نکته ای که می آید این است، حالا که فعلاً به ذهن ما رسیده این است، شاید این آقایان فهمیدند که هدف حسین ابن سعید تصنیف بوده، عرض کردم کراراً مرحوم شیخ صدوق کتابی به نام مدینه العلم دارد چون خود فقیه را خود ایشان چهار جزء قرار داده، این چهار جزء بودن فقیه جعل خود صاحب کتاب است، این مال چاپخانه نیست که چاپخانه چهار تاش کرده، خود مرحوم صدوق کتابش را چهار جزء کرده، آن وقت مدینه العلم را ده جزء کرده یعنی دو برابر و نیم فقیه، من احتمالی که می دهم که تدریجاً هم بین اصحاب حذف شده احتمال می دهم مدینه العلم مصنف بوده، فقیه حجت بود، مدینه العلم به صورت مصنف بوده، یعنی روایات فقهی، مثل کار تهذیب، روایات فقهی را آورده، هر چی روایت فقهی بوده جمع کرده، لذا ده جزء است، اما کتاب من لا یحضر حجت است یعنی گزینشی است، الان عرب ها به جای کلمه گزینش خیار می گویند، خیارات، خیاران ایشان یعنی اختیار، اختیار اسم مصدر از اختیار، گزینه هایی است که ایشان انجام داده. این راجع به این

مطلب. آیا احتمال دارد از این که شیخ صدوق؟ مثلاً این کتاب صفوان بسیار نسخه خوبی در قم ما داشتیم، بسیار نسخه خوب، پس بنابراین تا این جا این طور می توانیم بگوییم که آنی که الان ما می توانیم بفهمیم کتاب محمد حلبی این گزینشی بوده چون کتاب مبوب فی الحلال و الحرام، ظاهرش این نبوده که تصنیف باشد و روایات ضعیف هم بیاید، بعدش هم مال خودشان است، معلوم است که مال ضعیف خودش است، اصلاً معقول نیست ضعیف درباره آن، کتاب ابن مسکان فی الحلال و الحرام، این هم ظاهراً گزینشی بوده یعنی آن چه که فتوای ایشان بود، اما کتاب صفوان احتمالاً مصنف بوده، کتاب حسین ابن سعید هم احتمالاً مصنف بوده، اگر این تفسیر های ما درست باشد روایت شاید قمی ها مثل مرحوم کلینی، مرحوم ابن الولید، بعد ها مرحوم صدوق شواهد روایت را کافی ندانند و إلا عرض کردم الان اصولاً در بحث اراضی خراجیه مهم ترین روایت همین است، این اصلاً مهم ترین روایت است، دقت بکنید، شیخ انصاری هم همین را آورده، هر کسی در بحث روایت خراجی وارد شده این از همه مهم تر است، اهم کل روایت ارض خراجیه این روایت است لذا ما امروز این همه روش بحث کردیم چون این به عنوان عمود فقری است برای کل روایات بحث اراضی خراجیه.

و این همان نکته ای است که من کراراً خدمت آقایان عرض کردم، یک روایت ممکن است به لحاظ سندی و به لحاظ رجالی صحیح باشد، به لحاظ فهرستی مشکل داشته باشد، این اصطلاح فهرستی را من در آوردم، این اصطلاح به این معناست یعنی شما سند را که نگاه می کنید نه فقط صحیح است، صحیح اعلائی است، رجالش را که نگاه بکنید بهتان عرض کردم، روایت صحیح اعلائی است اما می آئیم روی مصدري که آورده، مصدر شیخ طوسی در تهذیب و استبصار، در کافی نیامده، در کتاب فقیه نیامده و شیخ طوسی هم مستقیماً از کتاب حسین ابن سعید گرفته که شبهه تصنیف دارد، یعنی معلوم هم نیست اختیار حسین ابن سعید بوده، خوب دقت بکنید، اگر تصنیف بود معلوم نیست که اختیار خود ایشان هم باشد. احتمالاً برداشته روایت را آورده مثل بقیه روایات، سعی کرده جمع بکند.

علی ای حال کیف ما کان این روایت به نظر ما با این که به لحاظ سندی صحیح اعلائی هم هست، اصطلاح را هم توضیح دادیم، خیلی توضیح دادیم، من یک توضیح دیگه مانده، چون این را من گاهی زیاد تکرار می کنم برای خبرویت ما عرض می کنیم سعی می کنیم به نظر خودمان مصدر اولیه، مصدر متوسط و مصدر آخری که به ما رسیده را معین بکنیم چون این کار نشده، مصدر اولیه به احتمال

قوی کتاب محمد حلبی است، فرق نمی کند یا محمد حلبی یا ابن مسکان، چون ابن مسکان هم راوی کتاب است هم خودش کتاب نوشته، من احتمال می دهم ابن مسکان یک مقدار زیادی از کتاب محمد حلبی را کتابش را آورده، بعضی موارد را قبول نکرده، معارض دیده حذف کرده، خودش روایت دیگر آورده، به نظرم این جور می آید، کتاب یکی است، حلال و حرام، این هم دارد، آن هم دارد، هر دویشان مثل هم اند. پس مصدر اولیه کتاب محمد حلبی است علی اقوی الاحتمالات، کتاب قابل اعتماد است، مشکل ندارد، شخص مولف مشکل ندارد، نسخه مشکل ندارد، نسخه ابن مسکان است مشکل ندارد، مصدر متوسط ما فعلا کتاب حسین ابن سعید است، این مصدر متوسط است، این هم توسط شیخ طوسی به ما رسیده، کتب حسین ابن سعید کاملاً مشهور است، البته در خصوص نسخه ای که در اختیار مرحوم شیخ طوسی بوده یک شبهه ای است که اگر بخواهیم آن را طرح بکنیم خودش چند روز طول می کشد تا توضیحاتش را بگوییم، آن باشد فعلاً برای یک وقت دیگر، فعلاً مشکلی به لحاظ ظاهر ندارد، مصدر متأخری هم که فعلاً به ما رسیده کتاب تهذیب و استبصار شیخ است

پس مصدر اولیه در قرن دوم است، نیمه اول قرن دوم، چون محمد حلبی از امام صادق، سال های مثلاً ۱۳۰، ۱۴۰، مصدر متوسط قرن سوم است، چون مرحوم حسین ابن سعید همین ۲۳۰، ۲۴۰ است، از قرن اول به قرن دوم، مصدر متأخر قرن پنجم است، یعنی قرن دوم مصدر اول است، قرن سوم مصدر متوسط است، و مصدر متأخر که ما الان با آن هستیم، ما الان با آن سر و کار داریم، آن مصدر متأخر آن چیزی که ما، مثلاً اگر کافی بود می گفتیم قرن چهارم، چون کافی نقل نکرده از قرن سوم یک قرن رد کردیم شد قرن پنجم پرسش: مصدر متوسط چه سالی است وفاتش؟

آیت الله مددی: الان در ذهنم وفات حسین ابن سعید نیست، یکی از این کتاب ها وفاتش را نگاه بکنید

پرسش: اواخر قرن دوم می شود

آیت الله مددی: نه اوایل قرن سه، چون مرحوم کلینی به دو واسطه از حسین ابن سعید، به نظرم جز اصحاب امام هادی هم ذکر شده، ۲۲۴، ۲۳۰، یک چیزی این حدود ها، حالا نگاه بکنید در یکی از این کتاب ها باشد به نظرم یا ذکر نشده، حدودش این است

.....
پس بنابراین ما به اصطلاح خود ما این جا یک قطع تاریخی هم دارد یعنی از قرن سوم رفت به قرن پنجم، در قرن چهارم اول قرن چهارم کافی است، آخر قرن چهارم فقیه است، قرن چهارم این جوری است، اولش چون ۳۲۹ یا ۲۸ وفات کلینی است، ۳۸۱ هم وفات مرحوم شیخ صدوق، پس اول قرن چهارم و آخر، دیگه امروز ما این روایت را خیلی تحلیل و حلاجی و جهات مختلف کردیم انصافاً هم متن روایت یک مقداری شبهه دارد، خالی از شبهه نیست، شاید بگوییم حق با کلینی بود، حق با مرحوم ابن الولید بود که روایت را حذف کردند لکن به هر حال این روایت فعلاً روایت اساسی است و موصوف به صحت

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين